

جعفر قامت*

استراتژی آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ سرد

تغییرات و تحولات دهه پایانی قرن بیستم، پیدایش شرایط نوین جهانی و تاثیر آن در استراتژی نظامی ایالات متحده محتوای مقاله را دربرمی گیرد. بر این اساس، آمریکا در شرایط نوین به تعریف مجددی از منافع ملی، تعهدات و تخصیص منابع اقدام کرده است. با فروپاشی شوروی واز میان رفتن نظام دو قطبی، مسئله مداخله گرایی آمریکا و گسترش نقش و مسئولیت سازمانهای بین المللی در چارچوب اهداف سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد، مطرح می شوند. بنابراین ظاهراً اهداف تازه ای همانند، ترویج دموکراسی و نظام بازار آزاد، بهبود حقوق بشر و جلوگیری از کشتار شهروندان کشورها توسط حکومت‌های آنان پدیدار می شوند، تهدید علیه دموکراسی، جلوگیری از تهدیدات منطقه ای و گسترش تسلیحات هسته ای و شیمیایی به استراتژی تبدیل می شود تا هژمونی ایالات متحده آمریکا را بر سایر کشورها و مناطق حفظ نماید. یکی از این مناطق مهم خلیج فارس است که به دلیل ذخایر نفت و گاز اهمیت اقتصادی زیادی برای غرب دارد. همچنین این منطقه از نظر ژئوپولیتیک و استراتژیک دارای اهمیت است و در مجموع ایالات متحده تلاش دارد تا با استقرار نیروهایش در منطقه ضمن تثبیت رهبری آمریکا بر رقبای اقتصادی خود، منافع اسرائیل را در منطقه تأمین کند.

* دکتر جعفر قامت، استادیار دانشگاه آزاد

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۸۴-۱۶۵.

مقدمه:

دهه پایانی قرن بیستم، تحولات بسیار شگرف و عمیقی در صحنه بین الملل و تغییرات تعیین کننده ای در معادلات سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان به وجود آورد. پایان قرن بیستم در واقع پایان یک دوره و آغاز دوره جدیدی در نظام بین الملل بود. این تغییرات و تحولات، اساس و بنیان ساختار نظام پیشین را به طور کلی در هم ریخته و در جستجوی معیارهایی است که قابلیت انطباق با شرایط نوین جهان را داشته باشد. جنگ خلیج فارس در ژانویه و فوریه سال ۱۹۹۱، اولین بحران عظیم پس از دوران جنگ سرد بود و به نظر بسیاری از تحلیل گران این جنگ نشانگر نقطه عطفی در روند تکامل استراتژی نظامی آمریکا تلقی می شد. کارل. ای. ونو، ژنرال ارتش آمریکا در سال ۱۹۹۱ می گوید: «دوم اوت ۱۹۹۰ نقطه عطفی در روند گردش امور خارجی آمریکا محسوب می شود زیرا در این روز آمریکا اعلام نمود که خویشتن داری آن تمام شده و اعلام کرد که استراتژی کاربرد زور را آغاز کرده است.»^۱

به طور کلی، بحث در مورد استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد آغاز شده است. در زمان صلح، استراتژی آمریکا شامل موارد ذیل است:

(۱) تعیین منافع امنیتی کشور

(۲) شناسایی تهدیدات نسبت به آن اهداف

(۳) تخصیص منابع اقتصادی و دیپلماتیک و نظامی برای دفاع از منافع آن کشور.

به طور کلی بحث درباره استراتژی آمریکا در ارتباط با گسترش ناتو، مسائل مربوط به چین، روابط ژاپن و اروپا با آمریکا و سیاست آمریکا نسبت به گسترش سلاحهای کشتار جمعی، سیاست های تجاری و دفاعی آمریکاست.

از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم، استراتژی آمریکا در ظاهر براساس مهار شوروی شکل گرفت. بنابراین با پایان جنگ سرد، تفکر در مورد اصل اولیه سیاست خارجی آمریکا و مفهوم سازی مجدد برای نقش جهانی آمریکا ممکن گردید. با افول ابرقدرت رقیب اگرچه آمریکا می توانست از تعهدات خارجی اش عقب نشینی کرده و تمام انرژی خود را صرف مباحث

اجتماعی و اقتصادی داخلی نماید، ولی آمریکا با خودداری از این کار همچنان به تعهدات خود در دوران جنگ سرد پای بند ماند. استراتژی آمریکا امروزه یک معما را به وجود آورده است و آن این که فروپاشی شوروی که باعث تغییر و تحول در سیستم بین الملل گردید چه تغییری در استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد به وجود آورده است؟ البته باید گفت که شوروی علی رغم تصور، به عنوان عامل اصلی تأثیر کمی در شکل دهی سیاست خارجی آمریکا داشته است، چرا که در حقیقت پس از جنگ جهانی دوم، تصمیم گیران آمریکا مبادرت به ایجاد یک نظم جهانی تحت رهبری آمریکا بر مبنای برتری قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و ارزش های آمریکایی نموده بودند. این امر در سال ۱۹۵۰ در گزارش مهم شورای امنیت ملی آمریکا^(۱) موسوم به ان. اس. سی ۶۸ آمده است که حتی اگر شوروی نیز وجود نداشته باشد، آمریکا به استراتژی خود که اعمال هژمونی بر نظام بین الملل است ادامه خواهد داد. با این همه بعد از خاتمه جنگ سرد، تصمیم گیران آمریکا، استدلال توجیه تعقیب سیاست هژمونی جهانی خود را از دست داده اند لذا می خواهند با استفاده از بهانه ای دیگر استراتژی سابق خود را تعقیب نمایند.

فروپاشی نظام دو قطبی و دگرگونی در نظام بین الملل:

همانگونه که می دانیم دهه پایانی قرن بیستم باعث تحولات عظیمی در صحنه بین الملل در زمینه های اقتصادی، سیاسی و نظامی گردید به طوری که باعث شد:^۲

(۱) در ساختار قدرت در نظام بین الملل تحول ایجاد شود. وحدت دو آلمان، فروپاشی شوروی، تک قطبی شدن نظامی و چند قطبی شدن اقتصادی جهان نمونه های بارز آن می باشد.^۳

(۲) در روندهای استراتژیک سیاسی - اقتصادی تحول صورت گرفت و اقتصاد مورد توجه بسیار واقع شد و بنابراین در کنار مسائل سیاسی و نظامی قرار گرفت.^۴

(۳) قدرتهای جدید در عرصه بین الملل ظهور کردند. این امر بیشتر به خاطر درگیری

1. NSC-68

آمریکا و شوروی در مسابقه تسلیحاتی بود. این در حالی است که اروپا و ژاپن همواره سعی می کردند اقتصاد خود را بهبود بخشند و نقش قابل توجهی را در عرصه بین الملل بازی نمایند.^۵ در هر صورت درگیری آمریکا در مسابقه تسلیحاتی باعث افول قدرت اقتصادی این کشور گردید به طوری که آمریکا دچار کاهش تولید ناخالص داخلی، بحران وام، کسری سرمایه گذاری، کسری بودجه و عدم موازنه تجاری شد. به عبارت دیگر در مقایسه سال ۱۹۵۰ با سال ۱۹۹۰ باید گفت که تولید ناخالص داخلی آمریکا از ۵۰ درصد تولید ناخالص جهانی به ۳۵ درصد رسید و این به معنای کاهش هژمونی اقتصادی آمریکا در عرصه بین الملل بود. البته آمریکا بعد از روی کار آمدن کلینتون همواره سعی نموده است که وضعیت اقتصادی آمریکا را بهبود بخشد. چرا که به گفته پل کندی، بدون برخورداری از قدرت اقتصادی قابل توجه نمی توان جهان را رهبری کرد و حتی به صورت یک قدرت بزرگ باقی ماند.^۶

در هر صورت باید گفت که در اواسط قرن بیستم واقعه ای به نام جنگ دوم خلیج فارس روی داد و به موجب آن عراق متجاوز از کویت بیرون رانده شد. جرج بوش دکتین نظم نوین جهانی خود را ارائه داد و خواستار آن شد که دنیایی جدید براساس اصول و خط مشی های مورد قبول آمریکا بنا نهاده شود. به این لحاظ بررسی اصول و ویژگی های نظم نوین جهانی مورد ادعای آمریکا می تواند انگیزه های آمریکا را بیشتر آشکار کند.

اصول و ویژگی های نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا:

۱- ارزش ها و منافع ملی آمریکا:

نگرش کلی ایالات متحده بر این مبنا استوار است که نظم نوین جهانی براساس ارزش ها و منافع ملی آمریکا تدوین شده و تعقیب می شود. این ارزش ها در بعد سیاسی شامل دموکراسی، و در بعد اقتصادی، شامل بازار آزاد و سرمایه داری، و در بعد نظامی مبتنی بر سد نفوذ دشمنان آمریکا و حفظ برتری استراتژیکی است. از نظر آمریکا در نظم نوین جهانی، تمام کشورها باید به سوی ایجاد حکومت های دموکراتیک با اقتصاد باز گام بردارند

تاجهانی با نظام سیاسی و اقتصادی با ثبات و یک دست و هماهنگ ایجاد شود. آمریکا مدعی است که در صورت تحقق چنین شرایطی منافع کشورها نیز هماهنگ خواهد بود و تعقیب منافع آمریکا به عنوان کشور هژمون به نفع تمام کشورها و به مثابه تعقیب منافع هریک از آنهاست. چنانچه در بحران کویت اگر الزامات ناشی از منافع ملی آمریکا چون حفظ منابع نفتی کویت، نابودی نیروی نظامی عراق و حفظ ترتیبات منطقه ای نبود، انگیزه ای دیگر موجب اقدام آمریکا عکس العمل گسترده و تشکیل ائتلاف علیه عراق نمی بود و تحقق اهداف مورد نظر را با چنین سرعتی میسر نمی ساخت.

۲- مداخله گرایی:

دومین ویژگی نظم نوین جهانی دخالت دسته جمعی در امور داخلی کشورهاست. این نوع دخالت که اولین بار در بحران کویت به آزمایش گذاشته شد و سپس در کشورهای چون سومالی- هائیتی و رواندا تکرار شد، «مداخله بشر دوستانه» نام گرفته است. این دخالت ها در مواردی چون مسائل مربوط و به حقوق بشر، مداخله در زمینه به ظاهر کمک به کشورها و مداخله نظامی دیپلماتیک صورت می گیرد. این مسائل بیانگر آن است که حوزه منافع ملی و سطح مسئولیت پذیری آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد افزایش یافته است و با توجه به اینکه گسترش بی ثباتی به معنای کاهش سطح اقتدار استیلاجویانه آمریکا می باشد، لذا برای افزایش قدرت و توسعه موقعیت بین المللی آمریکا، تصمیم گیران سیاسی آن کشور از الگوی مداخله گرایی فزاینده ای بهره می گیرند.

۳- توسعه همکاری :

همکاری آمریکا با کشورهای دیگر به عنوان متحدین آن کشور در حفظ و اجرای نظم نوین و کاهش اقدام یکجانبه و تلاش برای یافتن متحدین از دیگر ویژگیهای نظم نوین جهانی است. در واقع یکی از ویژگیهای بارز این نظم، تکیه بر اهرم سیستم امنیت دسته جمعی به عنوان وسیله ای کارآمد در تقسیم مسئولیت بین المللی است و آمریکا به منظور کاهش

تعهدات بین المللی اش، علاقمند به تشویق دیگران در مسئولیت پذیری تعهدات پرهزینه و خطر آفرین است.

۴- واگذاری مسئولیت بیشتر به سازمانهای بین المللی و منطقه ای :

تحکیم و گسترش نقش سازمانهای بین المللی و منطقه ای بالاخص سازمان ملل متحد، در نظم نوین جهانی و مدیریت بحران های بین المللی، از جمله رویکردهای نوین پس از جنگ سرد نسبت به نهادهای بین المللی است. بر اساس نظم نوین ارائه شده از سوی دولتمردان آمریکایی، قواعد حقوق بین الملل جایگاه واقعی خود را یافته و به اجرا در خواهند آمد و بر اعمال داخلی و خارجی تمام کشورها، حاکم خواهند شد و هر گونه تخطی از این قواعد با واکنش ائتلاف بین المللی روبرو خواهد شد.

علاوه بر سازمان ملل، همکاری کشورها در چارچوب سازمانهای منطقه ای و گسترش نقش این سازمانها نیز مورد تشویق قرار گرفته است. مهمترین نمونه این ویژگی نیز در تلاش برای گسترش نقش ناتو و فعال تر ساختن آن دیده می شود. آمریکا نیز به دلیل نقشی که ناتو در تأمین اهداف و منافع این کشور ایفا می نماید به طور جدی تلاش می کند تا موجودیت آن را حفظ کند.^۷ چرا که آمریکا همواره سعی می کند از ناتو به عنوان بازوی نظامی منافع و مصالح خود بهره گیرد و از سوی دیگر هر گونه تلاش برای انحلال ناتو ممکن است زمینه ای برای کمرنگ کردن نقش و حضور آمریکا در اروپا تلقی شود. آمریکا برای ترغیب اروپا به حفظ موجودیت ناتو به حربه های متعددی متوسل شده است و بزرگ جلوه دادن خطر موج اسلام گرایی برای اروپا از جمله این حربه هاست.

به نظر می آید آمریکا با استفاده از شرایط موجود یعنی فروپاشی شوروی و بوجود آمدن نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا، سعی دارد یک نظام یک قطبی بوجود آورد. از نظر طرفداران این نگرش، تنها تفوق آمریکا بر جهان می تواند صلح را تضمین کند. از دید این گروه، حفظ آمریکا به عنوان قدرت هژمون در جهان، جلوگیری از ظهور یک قدرت سیاسی و نظامی هژمونیک جدید در اوراسیا، و حفظ موقعیت آمریکا در جهان سوم به ویژه در مناطق

حساس جهان از جمله منافع حیاتی آمریکا است.^۸ طرفداران این دیدگاه معتقدند که در صورت خروج آمریکا از مناطق حساس و مهمی چون اروپا، شرق آسیا و خلیج فارس، قدرتهای منطقه ای مثل آلمان، ژاپن، ایران و عراق ممکن است سعی در پر کردن خلاء قدرت ناشی از خروج آمریکا نمایند. این امر به مسابقه تسلیحاتی، بی ثباتی و جنگ و در نهایت تسلط یک قدرت متخاصم با آمریکا بر این مناطق به زیان منافع آمریکا منتهی خواهد شد.^۹

از نظر آمریکا برای موفقیت در تحقق این بینش، در طولانی مدت، آمریکا بایستی از اصول ذیل بعنوان راهنمای سیاستهای خویش حمایت کند:

- (۱) حفظ و تقویت منطقه صلح و توسعه آن.
- (۲) جلوگیری از سلطه خصمانه بر مناطق حساس و بحرانی .
- (۳) جلوگیری از شکل گیری امپریالیسم مجدد روسیه و گسترش چین، در عین همکاری با هر دو کشور،
- (۴) حفظ برتری آمریکا،
- (۵) حفظ قدرت اقتصادی آمریکا و یک نظام اقتصاد بین المللی مبتنی بر بازار آزاد
- (۶) استفاده عاقلانه از زور، اجتناب از توسعه اضافی، و اصلاح طرق تقسیم مسئولیت با متحدان .
- (۷) کسب و حفظ حمایت داخلی برای رهبری جهانی آمریکا.^{۱۰}

اهداف سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد

اهداف سیاست خارجی آمریکا که به منظور تضمین تداوم امنیت و آزادی آمریکا تعیین شده اند، تقریباً در طول دوره ای طولانی ثابت بوده اند. در جهان پس از جنگ سرد نیز این اهداف که برخی از آنها اهداف و منافع حیاتی و برخی دیگر اهداف و منافع مطلوب هستند، استمرار یافته است. برخی از اهداف به این دلیل حیاتی اند که برای ملت آمریکا از اهمیت خاصی برخوردارند و موارد دیگر که اهداف مطلوب می باشند، به این دلیل شایسته تعقیب و پیگیری هستند که به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف حیاتی مورد استفاده قرار می گیرند.

اهداف حیاتی شامل موارد ذیل است:

- ۱- حفظ سرزمین آمریکا از خطر حمله خارجی و ویرانی،
- ۲- دموکراسی و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد،
- ۳- حفظ سعادت اقتصادی آمریکا،
- ۴- حفظ امنیت و برتری آمریکا،
- ۵- حضور در صحنه مسائل بین المللی،
- ۶- کمک های خارجی،
- ۷- همکاری نزدیک با سازمان ملل در مدیریت بحران های بین المللی،
- ۸- توجه به رشد و شکوفایی اقتصاد،
- ۹- دسترسی امن به نفت خلیج فارس،
- ۱۰- جلوگیری از ظهور قدرتهای بزرگ در قاره اوراسیا.

اهداف مطلوب نیز عبارتند از :

- ۱- جلوگیری از تولید سلاحهای هسته ای و گُند کردن تولید آنها و حتی جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی،
 - ۲- ترویج دموکراسی و نظام بازار آزاد در کشورهای غیردمکراتیک،^{۱۲}
 - ۳- بهبود وضعیت حقوق بشر، به ویژه جلوگیری از کشتار شهروندان کشورها توسط حکومت های دیکتاتوری و یا بر اثر برهم خوردن نظام حکومتی در یک کشور. البته همانگونه که همه اطلاع دارند، این امر بیشتر به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف سیاست خارجی آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد و در صورتی که استفاده ای برای آمریکا نداشته باشد همچنان مسکوت می ماند و کشتار مسلمانان در کوزوو نمونه عینی این امر است. البته از نظر آنتونی لیک برخی تهدیدات، منافع و اهداف آمریکا را با خطر مواجه می کنند که عبارتند از:
- (۱) تسلیحات هسته ای و دیگر تسلیحات امحاء جمعی،
 - (۲) تهدید علیه دموکراسی و اصلاحات،

۳) تهدیدات منطقه ای.

با توجه به اهمیت موارد عنوان شده، در زیر به تشریح این تهدیدها پرداخته می شود:

۱- تسلیحات هسته ای و دیگر تسلیحات کشتار جمعی:

رهبران آمریکا در تشریح عوامل تهدید کننده منافع آمریکا، وجود سلاحهای هسته ای و امحاء جمعی در روسیه و سایر جمهوریهایی شوروی و تلاش برخی از کشورهای به اصطلاح «سرکش» را برای دسترسی به این گونه سلاحها بسیار جدی و حائز اهمیت می دانند. به اعتقاد آنها اگر چه خطر شوروی مرتفع شده، لیکن وجود هزاران کلاهک هسته ای این منطقه را بالقوه ناامن ساخته است. به طوری که بروز هر گونه هرج و مرج در کشورهای این منطقه می تواند به بروز شرایط خانمان سوزی منتهی شود.^{۱۳} این در حالی است که کنگره آمریکا هنوز از تصویب پیمان منع جامع آزمایشات هسته ای خودداری می نماید.

۲- تهدید علیه دموکراسی و اصلاحات:

آمریکا حمایت از روند اصلاحات و تصمیم دموکراسی در روسیه و دیگر جمهوری های تازه استقلال یافته را برای منافع خود ضروری می داند. به علاوه به زعم مقامات کاخ سفید، پیروزی و یا شکست تحولات اخیر در روسیه به طور مستقیم در سرنوشت دیگر کشورهای مستقل مشترک المنافع موثر می باشد. اگر چه تهدیدات ناشی از ابر قدرت سابق دوران جنگ سرد برطرف شده لیکن در صورت به قدرت رسیدن هر گونه دیکتاتوری در این کشورها نه تنها امنیت جهانی تهدید می شود بلکه مشکلات فراوان و هزینه های سنگینی را برای آمریکا فراهم می سازد و بالقوه آمریکا را گرفتار تهدیدات منطقه ای می کند.^{۱۴}

۳- تهدیدهای منطقه ای :

منابع خشونت های منطقه ای ممکن است همانند گذشته پابرجا باشند. این منابع شامل عوامل تهدید کننده ای چون ناسیونالیسم، نژادپرستی، مذهب و نابرابری های اقتصادی

و اجتماعی و یا روی کار آمدن برخی رهبران با دیدگاه خاص می باشد. این منابع خشونت در چارچوب نظام دوقطبی تا حدود زیادی مهار شده بودند. از نظر مقامات آمریکایی، اکنون پس از فروپاشی شوروی آن دسته از تحرکاتی که منافع این کشور را به طور مستقیم و غیرمستقیم در مناطق مختلف تهدید می کند، تهدیدات منطقه ای است. درگیری های محدود و اغلب داخلی مبتنی بر اختلافات قومی و مذهبی، تروریسم دولتی، و هر حرکتی که در جهت براندازی دولت های دوست آمریکا در مناطق مختلف صورت گیرد، به مثابه تهدیدی برای منافع آمریکا تلقی می شود. از نظر آمریکا بالطبع چنین تهدیداتی به برخورد موثر آمریکا نیاز دارد. از این رو در استراتژی جدید آمریکا نیروی نظامی این کشور به گونه ای سازماندهی می شود که حتی بتواند با دو تهدید منطقه ای به طور همزمان و با قابلیت مکفی برخورد نماید. در هر صورت، مقامات آمریکا، خاورمیانه و جنوب آسیا را از مناطق حساس جهان می دانند و کشورهایی چون ایران و عراق را در خاورمیانه و وجود درگیری های قومی و مرزی در جنوب آسیا را از عوامل تهدید کننده ثبات مناطق فوق و منافع آمریکا تلقی می کنند.

استراتژی هژمونی، استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد

استراتژی هژمونی در پی ایجاد سلطه استراتژیک آمریکا بعد از جنگ سرد است. اعتقاد به هژمونی به این معناست که با توجه به اینکه سیاست بین الملل شدیداً رقابتی است، لذا آمریکا سعی دارد تا قدرت نسبی خود را در مقایسه با سایر رقبا به حداکثر رساند. استراتژی هژمونی مبتنی بر این اساس است که کشورها امنیت خود را از طریق موازنه قوا بدست نمی آورند بلکه از طریق ایجاد نوعی عدم توازن به نفع خود، آن را کسب می کنند. از نظر طرفداران این استراتژی، در جهان رقابت آمیز کنونی، امنیت مبتنی بر قدرت نظامی و پیامدهای اقتصادی آن است. از نظر طرفداران استراتژی هژمونی، ایجاد ثبات در نظام بین الملل (نبود جنگ، رقابت ها و گسترش امنیتی) وظیفه آمریکا بوده و به وسیله قدرت نظامی آمریکا تأمین می شود. از نظر این استراتژی ایجاد و تداوم سلطه آمریکا برای ثبات جهانی لازم و ضروری است.

از لحاظ جغرافیایی، استراتژی هژمونی مناطقی چون اروپا، شرق آسیا، و خلیج فارس را به عنوان مناطقی تلقی می کند که آمریکا در آنها دارای منافع حیاتی و امنیتی است.^{۱۵} اروپا و شرق آسیا مهم اند چرا که از جمله مناطقی هستند که قدرتهای نوظهور بزرگ در آنها می توانند باعث ایجاد جنگ بین قدرتهای بزرگ در آینده شوند و ثبات نظام بین الملل را به خطر اندازند. این امر در یک نظام اقتصادی بین المللی وابسته به هم، به عنوان امری حیاتی تلقی شده و برای سعادت آمریکا نیز حیاتی تلقی می شود. البته خلیج فارس نیز جایگاه مهمی در سیاستهای ایالات متحده دارد، که به آن پرداخته خواهد شد. این سه منطقه از لحاظ جغرافیایی منافع حیاتی آمریکا را تشکیل می دهند. ولی باید گفت در هر صورت، منافع امنیتی آمریکا به این سه منطقه محدود نمی شود چرا که آمریکا سعی در بررسی مناطق پیرامون و مسائل مربوط به آن نیز دارد. ناآرامی در این مناطق پیرامونی نیز از نظر آمریکا می تواند منافع آمریکا را در مرکز تحت تأثیر قرار دهد.

از نظر استراتژی هژمونی دو نوع تهدید نسبت به منافع آمریکا وجود دارد:

الف (ظهور قدرتهای بزرگ جدید ب) سرایت بی ثباتی از مناطق پیرامونی استراتژیک به مناطقی که جزو منافع استراتژیک مرکزی برای آمریکا به حساب می آیند.

ظهور قدرتهای بزرگ جدید می تواند دو پیامد جدی برای آمریکا به دنبال داشته باشد:

۱) قدرتهای بزرگ نوظهور از لحاظ تاریخی یک پدیده ژئوپولیتیک بی ثبات کننده بوده اند. مثل ظهور آمریکا، آلمان و ژاپن به عنوان قدرتهای بزرگ در اواخر قرن نوزدهم که به ناآرامی های بین المللی منجر شد و به شروع جنگ جهانی اول کمک کرد.

۲) قدرتهای بزرگ نوظهور می توانند خود در پی سلطه برآیند و در صورت توفیق در این امر می توانند به طور جدی امنیت آمریکا را مورد تهدید قرار دهند.

در هر صورت باید گفت که در حوزه نفوذ آمریکا، استراتژی هژمونی آمریکا سعی در جلوگیری از ظهور قدرتهای قوی نوظهوری چون آلمان و ژاپن دارد. تصمیم گیران آمریکا از آن ترس دارند که یک ناسیونالیسم مجدد در آلمان و ژاپن باعث بروز یک سلسله تغییرات ژئوپولیتیک شود. این امر معضلات امنیتی زیادی برای همسایگان این دو کشور در اروپا و

آسیای شرقی بدنبال خواهد داشت و با توجه به اینکه در صحنه نظام بین الملل هیچگونه قانون گذار مرکزی و اقتدار اجرایی وجود ندارد کشورها برای نیل به امنیت، متکی به خود هستند. یعنی هر کشور مسئول بقای خود است و هر کشور مسئول دفاع از منافع ملی خود می باشد. اقداماتی هم که یک کشور برای دفاع از منافع خود انجام می دهد، به عنوان تهدیدی علیه منافع دیگران تلقی می شود و آنها نیز مبادرت به اقدامات دفاعی می کنند و پیامد این امر یک تنش سیاسی و مسابقه تسلیحاتی و به عبارتی نوعی رقابت امنیتی است.

تصمیم گیران آمریکا از آن هراس دارند که در صورت عقب نشینی آمریکا از اروپا و شرق آسیا، خروج از آلمان و ژاپن، واگذار کردن امنیت آنها به خودشان، رقابت های امنیتی منطقه ای بوجود آمده و در نهایت منجر به افزایش تنش های سیاسی شود و احتمالاً موجب ایجاد مشکلاتی در همکاری های بین المللی گردد. در بدترین حالت ناسیونالیسم مجدد می تواند ثبات منطقه ای را کاهش داده و به جنگ منجر شود. از نظر آمریکا علاوه بر ظهور قدرتهای جدید، ناآرامی در پیرامون و یا مناقشات داخلی که در نتیجه منازعات مذهبی، نژادی و ملی بوجود می آید منافع آمریکا را در حفظ ثبات بین الملل به خطر می اندازد. ناآرامی در مناطق پیرامونی می تواند متحدین آمریکا را تحریک کند تا نظم را در مناطق پیرامونی به صورت مستقل، حفظ کنند و ممکن است منجر به ناسیونالیسم مجدد شده و ارتباط اقتصادی آمریکا با اروپا و شرق آسیا را قطع نماید. تضمین های امنیتی آمریکا به اروپا و شرق آسیا، ابزارهایی هستند که از طریق آنها استراتژی هژمونی آمریکا می تواند نظم سیاسی بین المللی را حفظ نماید. از طریق این تضمین های امنیتی، آمریکا، مسئولیت اصلی دفاع از منافع امنیتی آلمان و ژاپن را در مرکز و پیرامون بر عهده خواهد داشت. به این ترتیب آمریکا تحریکات ژاپن و آلمان را که ناشی از ملی گرایی مجدد است رفع نموده و جلوی تبدیل آنها را به قدرتهای بزرگ خواهد گرفت.

جایگاه خلیج فارس در استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد

خلیج فارس به عنوان شاخه شمال غربی اقیانوس هند، یکی از مهمترین مناطق این

اقیانوس محسوب می شود. این منطقه به عنوان غنی ترین و مهمترین مناطق اقیانوس هند از نظر دارا بودن ذخایر عظیم هیدروکربورها، اهمیت اقتصادی و مالی و به عنوان یک بازار گسترده و پررونق، موقعیت ژئوپولیتیک و استراتژیک و بالاخره موقعیت فرهنگی و ایدئولوژیک و مرکز تمدن، از اهمیت خاصی برخوردار است.^{۱۶}

۱- اهمیت اقتصادی: ذخایر انرژی (نفت و گاز):

امروزه با توجه به ارزش نفت برای کشورهای صنعتی، روابط بین الملل را نیازهای نفتی مشخص می کند و به عبارت دیگر مکانیسم های روابط بین الملل را نفت جهت می دهد. به گفته ریچارد نیکسون، نفت «خون صنعت مدرن» و «یک ارزش استراتژیک»^{۱۷} است و خلیج فارس قلبی است که این خون را مانند تلمبه به جریان می اندازد و راههای دریایی خلیج فارس شریانهایی است که این خون حیاتی از آنها می گذرد.^{۱۸} دیوید نیوسام معاون سیاسی اسبق وزارت خارجه آمریکا در باره اهمیت خلیج فارس از نظر اقتصادی و استراتژیکی می گوید: «اگر جهان دایره ای باشد و بخواهیم که مرکز آن را بیابیم، به خوبی می توان گفت که این مرکز خلیج فارس است. برای ثبات و سلامت اقتصادی جهان امروز، جایی به اهمیت خلیج فارس وجود ندارد.»^{۱۹}

از ۱۰۰۰ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده نفتی جهان ۶۷۶٫۳ میلیارد بشکه در حوزه خلیج فارس نهفته است که این رقم حدود دو سوم کل ذخایر شناخته شده نفت جهان را شامل می شود.^{۲۰} ذخایر نفت منطقه معادل ۸۴٫۱۱ درصد کل ذخایر نفتی اعضاء اوپک و ۹۱٫۴۱ درصد کل ذخایر نفت کشورهای نفتی خاورمیانه و شمال آفریقا است. این درحالی است که نفت موجود در خلیج فارس به دلایل ذیل برتری خاصی بر نفت دیگر مناطق دارد:

(۱) سهولت استخراج، (۲) هزینه پایین تولید، (۳) مازاد ظرفیت تولید،^{۲۱} (۴) کیفیت بالای نفت خام منطقه، (۵) سهولت حمل و نقل، (۶) امکان کشف ذخایر جدید و وسیع نفتی در منطقه در مقایسه با سایر مناطق جهان.^{۲۲}

مطابق آخرین پیش بینی سازمان بین المللی انرژی^{۲۳} حد متوسط رشد تقاضا برای انرژی در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۹ حدود ۱٫۶ درصد و در سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ حدود ۲٫۳ درصد خواهد بود. رشد سالانه تقاضا برای نفت بین سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۰ حدود ۱٫۵ درصد و بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ به ۱٫۸ درصد خواهد رسید. این رشد تقاضا برای نفت نشانه نیاز به حدود ۱۰ میلیون بشکه در روز اضافه تولید بین سالهای ۲۰۰۰-۱۹۹۰ و ۱۵ میلیون بشکه تولید اضافی بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۰۰ است.

مطابق با این پیش بینی، تقاضا برای انرژی کـــه در سال ۱۹۹۰ در حدود ۱۶۲ میلیون بشکه در روز معادل نفت بوده است، تا سال ۲۰۰۰ به حدود ۱۹۰ میلیون بشکه در روز و تا سال ۲۰۱۰ به حدود ۲۳۸ میلیون بشکه در روز معادل نفت خواهد رسید. در چنین شرایطی، تقاضا برای نفت از ۶۴ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۰ به ۷۴ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۰ و ۹۲ تا ۹۷ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۰ بالغ خواهد شد.^{۲۴} علت اصلی این افزایش پیش بینی شده در تقاضا، ریشه در اقتصادهای در حال رشد شرق و جنوب آسیا دارد و بخش اصلی تولید اضافی از منابع نفتی کشورهای خلیج فارس تأمین خواهد شد. طبق ارزیابی اوپک تا سال ۲۰۱۰ عرضه نفت اوپک به ۳۹ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که حدود ۲۸ میلیون بشکه آن از کشورهای خلیج فارس تأمین خواهد شد. خلیج فارس علاوه بر نفت دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی نیز می باشد به طوری که ۳۲٪ کل ذخایر گاز طبیعی جهان را در خود ذخیره کرده است.^{۲۵} و این امر نیز عامل دیگری بر اهمیت منطقه می باشد.

۲- اهمیت اقتصادی و مالی

خلیج فارس علاوه بر اهمیت منابع نفت و گاز آن، از جهت دیگری نیز که وابسته به مورد مذکور است، اهمیت دارد. کشورهای خلیج فارس از نظر درآمدهای ارزی ناشی از نفت و ثروت های حاصله، موقعیت خاصی را در گردش اقتصاد و امور مالی جهان حاضر دارا می باشند. افزایش شدید درآمدهای نفتی منطقه باعث توجه کشورهای دیگر بخصوص

کشورهای غربی و آمریکا نسبت به بهره‌برداری از امکانات وسیع اقتصادی و مالی آن به روش‌های گوناگون^{۲۶} شده است. جذب دلارهای نفتی توسط جهان سرمایه‌داری به اشکال مختلف به شرح ذیل انجام می‌شود:

- (۱) فروش تولیدات صنعتی و مصرفی به منطقه یکصد میلیون نفری خلیج فارس که بخش عمده‌ای از سهم واردات این کشورها را به خود اختصاص می‌دهد.
- (۲) حضور خارجی‌ان تحت عنوان نیروی کار و ارائه خدمات تخصصی، فنی، امنیتی و دفاعی، بخشی از درآمدهای نفتی را به خود اختصاص می‌دهند.
- (۳) پس‌انداز در بانک‌های اروپایی و آمریکایی.
- (۴) فروش اسلحه و مسابقات تسلیحاتی منطقه.

۳- اهمیت ژئوپلیتیک و استراتژیک

خلیج فارس در سر راه سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا قرار گرفته و بنابراین اهمیت ویژه ارتباطی، جغرافیایی و تجاری دارد و از نظر استراتژیک در منطقه خاورمیانه، به عنوان مهم‌ترین مرکز ارتباطی میان سه قاره است و بخشی از یک سیستم ارتباطی را تشکیل می‌دهد که دریا‌های مدیترانه و سرخ، اقیانوس‌های هند، کبیر و اطلس را به هم می‌پیوندد.

۴- اهمیت فرهنگی و ایدئولوژیکی

شبه جزیره عربستان قلب اسلام است. مکانی است که فرهنگ عرب و اسلام در آنجا رشد و نمو یافته و به سایر نقاط جهان گسترش یافته است. جایی است که اعراب ریشه و اصل خود را در آن پی‌جویی می‌کنند. شهرهای مقدس و مذهبی مکه و مدینه در عربستان سعودی قرار دارند که کعبه و آمال بیش از یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان است. و بالاخره آخرین ویژگی و اهمیت فرهنگی و ایدئولوژیک منطقه، مربوط به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تغییر نظام سیاسی آن با تکیه بر ایدئولوژی اسلامی است. پایه‌های این انقلاب و تکیه آن بر احیاء اصول و اعتقادات اسلامی، حرکت جدیدی را در منطقه باعث شد که کشورهای خارجی

از آن به عنوان بنیادگرایی اسلامی و رهبران انقلاب از آن بعنوان احیاء اسلام^{۲۷} نام می‌برند. این انقلاب منجر به توسعه گرایش‌های اسلامی و آثار و تبعات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی در کشورهای منطقه شده است.

۵- خلیج فارس میدان رقابت سیاسی و کسب حیثیت :

به طور کلی هر قدرت بزرگی در صدد بسط حیطه نفوذ خویش در بعد سیاسی و سایر ابعاد است. بدون داشتن نفوذ سیاسی نمی‌توان منافع اقتصادی و نظامی یک کشور را تأمین کرد. لذا اقدامات دولت‌ها برای کسب نفوذ در منطقه‌ای خاص از جهان منجر به رقابت و کشاکش‌هایی در سیاست بین‌الملل شده است. در دو قرن اخیر نیز همیشه خلیج فارس میدان رقابت و چالش‌های قدرتهای بزرگ بوده است.

۶- اهمیت خلیج فارس پس از فروپاشی شوروی :

هر چند فروپاشی شوروی اهمیت سیاسی خلیج فارس را تا حدودی کاهش داد ولی ظهور کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با دارا بودن منابع عظیم طبیعی و معدنی و با وجود بازارهای بکر این کشورها، بر جاذبه‌های تجاری و بازرگانی خلیج فارس به عنوان یکی از نزدیکترین راههای دریایی قابل دسترسی به این کشورها افزوده است.

محصور بودن آسیای مرکزی در خشکی و عدم دسترسی این کشورها به آبهای آزاد، آنها را ناگزیر می‌سازد تا برای سهولت در امر صادرات و واردات از طریق کشورهای همسایه خویش که امکانات استفاده از راههای دریایی را دارند، به دریا راه یابند. در این میان آنچه که باعث اهمیت خلیج فارس می‌شود، امکانات زیاد این دریا برای بارگیری و تخلیه کالا به اضافه نزدیکی آن به کشورهای آسیای مرکزی است، لذا وجود بازارهای متناسب و تازه در آسیای مرکزی به همراه منابع زیرزمینی و فراوانی که در این منطقه کشف شده است، توجه کشورها و شرکت‌های پیشرفته صنعتی را به خلیج فارس جلب نموده است. با فروپاشی شوروی رقابت میان کشورهای صنعتی برای نفوذ در این منطقه به نحو روزافزونی افزایش یافته و آنها

تلاش خود را برای تسلط بیشتر بر این منطقه گسترش داده اند.

با توجه به این مطالب می توان به راحتی استنتاج نمود که در خلیج فارس حجم قابل اطمینان و ارزان قیمت منابع انرژی برای آمریکا وجود دارد. و نتیجه این که رابطه مستقیمی بین امنیت ملی آمریکا و نفت خلیج فارس برقرار است. به طوری که آمریکا حدود ۲۳٪ نفت مصرفی خود، اروپا ۵۰٪ نفت مصرفی خود و ژاپن نیز ۷۰٪ نفت مصرفی خود را از خلیج فارس تامین می کنند. به عبارتی رابطه بسیار مهمی میان امنیت و ثبات اقتصاد آمریکا، جهان و نفت وارداتی از خلیج فارس وجود دارد. به همین دلیل منافع آمریکا در دوره قبل و بعد از جنگ سرد در خلیج فارس تغییر نکرده و لذا استراتژی این کشور نیز در این منطقه از دنیا دست نخورده باقی مانده است. آمریکا با حضور در خلیج فارس به دنبال اهداف ذیل است:

- (۱) تأمین دسترسی جهان صنعتی به نفت و ذخایر منطقه،
- (۲) ممانعت از کنترل و سلطه سیاسی و نظامی هر قدرت مخاصم با آمریکا بر منطقه،
- (۳) حفظ ثبات و استقلال کشورهای منطقه خلیج فارس و تلاش در محدود کردن تهدید بنیادگرایی و حفظ امنیت دوستان آمریکا،
- (۴) حفظ روابط خوب با کشورهای میانه روی عرب،
- (۵) تأمین امنیت اسرائیل،
- (۶) جلوگیری از گسترش نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه،^{۲۸}
- (۷) آزادی کشتی رانی در خلیج فارس،
- (۸) ایجاد امنیت، ثبات و همکاری با کشورهای میانه روی منطقه،
- (۹) ملاحظات اقتصادی و تحرک بخشیدن به اقتصاد در حال رکود آمریکا،
- (۱۰) تثبیت رهبری آمریکا بر رقبای اقتصادی.

بر اساس آنچه آورده شد بعد از جنگ سرد، قدرتهای منطقه ای و رقبای اقتصادی آمریکا، تهدید کننده ثبات مورد نظر آمریکا هستند. لذا آمریکا سعی دارد با استفاده از تهدیدات منطقه ای اهداف جهانی خود را تعقیب نماید. با توجه به اینکه رقابت در قرن آینده اقتصادی است، لذا آمریکا سعی دارد که قدرت خود را در زمینه اقتصادی و نظامی به حداکثر

رساند. از نظر آمریکا امنیت و ثبات نظام بین الملل و تک تک کشورها از طریق موازنه قوا بدست نمی آید بلکه از طریق ایجاد نوعی عدم توازن به نفع خود آمریکا بدست می آید. از نظر این کشور امنیت مستلزم آن است که آمریکا نظمی را بر نظام بین الملل تحمیل نموده و آن را کنترل کند. از نظر آمریکا این امر منجر به نوعی ثبات سیاسی - اقتصادی در نظام بین المللی می شود، منافع کشورهای دیگر و کشور مسلط را تأمین می نماید و از این طریق موجبات استمرار و گسترش قدرت هژمونی آمریکا در جهان فراهم خواهد شد. ابزار این امر، کنترل بر منابع انرژی منطقه استراتژیک خلیج فارس است تا از این طریق بتواند سایر رقبای خود را که به دلیل پیشرفت اقتصادی، وابستگی بیشتری به نفت خلیج فارس پیدا خواهند کرد، کنترل نماید. پس حضور در خلیج فارس باعث می شود که اقتصاد آمریکا بهبود یافته، ثبات در اقتصاد بین الملل بوجود آید و اقتصاد رقبای آمریکا کنترل شود. آمریکا پس از فروپاشی شوروی و رفع تهدید سنتی، با استفاده از تهدیدات جدید منطقه ای و خارج از منطقه، اقدام به حضور در منطقه، ایجاد ثبات مورد نظر خود در آن و در نهایت سعی در نیل به اعمال هژمونی جهانی دارد. اینکه آیا آمریکا قادر به انجام این کار خواهد بود یا نه، چیزی است که در قرن بیست و یکم باید منتظر آن بود ولی آنچه که مسلم است آن که اروپا و ژاپن به راحتی هژمونی آمریکا را نخواهند پذیرفت و دست به اقداماتی خواهند زد، طوری که تشکیل ارتش مشترک آلمان و فرانسه خارج از ناتو از جمله اقدامات صورت گرفته در این رابطه است. چیزی که حساسیت آمریکا را برانگیخته است. □

پاورقی‌ها:

1. Carl E. Vuono, "National Strategy and the Army of the 1990s," *Parameters*, Summer 1991, p. 12.
2. Donald M. Snow, *The Shape of the Future*, New York: M. E. Sharpe, 1991, p.4.
- ۳) «ساختار جدید قدرت در جهان»، نشریه بررسی امور بین الملل، شماره ۱۰۰۳، سال ۱۹۹۲، ترجمه در روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱/۴/۱.
4. Donald M. Snow, *Op. cit.*, p. 13.
5. *The Economist*, July 28, 1990, p. 83.
- ۶) پل کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، ترجمه محمود ریاضی، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۶۹، ص ۳۶۸.
- 7) Jean Morie Gueh Enno, "America's Role in New Security Architectures," *Adelphi Papers*, No. 256, Winter 1990-91, pp. 103-104.
- 8) Sammuel Huntington, "American Changing Strategic Interests," *Foreign Policy*, Jan.-Feb, 1991, pp. 8-9.
- 9) Zalmaya Khalitzad, "Losing the Moment, The United States and the World after the Cold War," *The Washington Quarterly*, Spring 1995, pp. 87-108.
- 10) *Ibid.*, p. 95.
- 11) Madelein. K. Albright, "The Testing of American Foreign Policy," *Foreign Affairs* 77, 6, November-December 1998, p. 51.
- 12) Katherine McArdle Kelleher, "The Future Nature of U.S Influence in Western Europe and North Asia," *Adelphi Papers* 256, Winter 1990-91, p. 30.
- 13) Mohammad Humayon Kabir, "The U.S Foreign Policy under President Clinton, Isolationist or Globalist?" *BIIS Journal* 14, 3, 1993, p. 361.
- 14) Henry Kessinger, "American, Asia Policy, Disengagement Will Lead to Disaster," *Dialogue* 2, July 1993, p. 362.
- 15) Katherine McArdel Kelleher, *op. cit.*, pp. 29-30.
- ۱۶) دکتر همایون الهی، «بحران در خلیج فارس»، پژوهش های جغرافیایی، سال بیست و سوم، شماره ۲۷، دی ماه ۱۳۷۰، ص ۲۶.
- 17) Simon Bramley, "American Hegemony and World Oil, the Industry, the State System and The World Economy," *Polity Press*, 1991, p. 86.
- ۱۸) دکتر محمد امیر شیخ نوری «اهمیت خلیج فارس»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، سال ۳۷، شماره مسلسل ۱۵۲-۱۵۱، شماره ۲-۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۳، ص ۹۹. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به :

- “The Strategies of the Arab World and the United States,” *Echo of Islam*, March 1995.
19. David Newsom, *United states Policy toward the Persian Gulf, the United States, Arabia and the (Persian) Gulf*, Washington. D.C., 1980, p. 59.
- ۲۰) غلامرضا آقازاده، «نفت و امنیت در خلیج فارس»، پیک نفت، نشریه داخلی وزارت نفت، شماره ۲۶۲، بهمن ماه ۱۳۶۹، صص ۴-۵.
- ۲۱) درایدل آلاسداپر و جرالد اچ. بلیک، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه، ۱۳۶۹، ص ۴۳۳.
- ۲۲) دکتر همایون الهی، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: انتشارات اندیشه، ۱۳۶۸، ص ۱۱۷.
23. International Energy Agency, *World Energy Outlook of the Year*, OECD, IEA, April 1993.
24. Geoffery Kemp, “Energy Superbowl, Strategic Politics and the Persian Gulf, and the Caspian Basin,” Washington, DC.: Nixon Center for Peace and Freedom, 1997, pp.11 - 12.
- ۲۵) مرتضی انصاری دزفولی، «امنیت خلیج فارس و بحران سازی در منطقه»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال یازدهم شماره ۱۰۶-۱۰۵، خرداد و تیرماه ۱۳۷۵، صص ۳۱-۳۰.
26. Geoffery Kemp. “Energy Superbowl, Strategic Politics, and the Persian Gulf and the Caspian Basin,” Washington D.C: Nixon Center for Peace and Freedom, 1997, p. 6.
- ۲۷) بیژن اسدی، علایق و استراتژی ابرقدرتها در خلیج فارس، ۱۳۷۵-۱۳۶۸، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱، ص ۱۶.
- ۲۸) «صلح و امنیت در منطقه خاورمیانه»، سخنرانی گری سیک در دانشگاه ملی استرالیا (ANU)، ۱۹-۱۸ سپتامبر ۱۹۹۸.